



گونتر گراس و جهان پیرامونی

- براساس برآوردهای سرانگشتی / گونتر گراس / فرزانه قوجلو
- ماموریت ادبی در یمن: «در آغاز، گفتگو بود» / ورنر بلوخ و فارس یواکیم / فراز فرهودی فر
- جنگ راه حل هیچ مسئله‌ای نیست (گفتگو با گراس) // علی شفیعی
- گونتر گراس و جایزه نوبل برای ادبیات

در آخرین روزهای سال ۱۹۷۴ رمان جامعه آرمانی جرج ارول، ۱۹۸۴، را خواندم تا به مقابله با تجربه‌ای روم که اکنون در گذشته‌ای دور جای می‌گیرد. گفتم «بگذارید آن را در پایان سال بخوانیم. دقیق‌تر بگویم در هنگام کریسمس که بهانه خوبی برای مصرف بیشتر اروپاییان است.»

در همان حال که توصیف هولبار ارول را از جهانی خیالی می‌خواندم، توصیفی از زندگی اشتراکی با سلطه‌گروهی خاص. گزارش دیگری پیش روی داشتم خطاب به باشگاه رم^۱ با عنوان «انسان در لحظه‌ای تاریخی»^۲. در فواصل خواندن کتاب، خود را به دست دانشمندانی چون پستل^۳ و مزارویک^۴ سپردم که این گزارش را براساس پیش‌بینی‌های خود در سال ۲۰۰۰ نوشته بودند. ارقام آماری با ده‌ها صفر پشت سرهم در برابر من قرار داشت. سعی کردم تا مهم‌ترین اطلاعات آماری را به خاطر بسپارم که مربوط می‌شد به مرگ کودکان در جنوب آسیا و در برابر زبان نامفهوم علمی علامت تعجب گذاشتم. اظهاراتی مانند «الگوی مرگ» و «کمبود پروتئین». پس از آن توصیف ارول را از جنگ دائمی بین سه جهان خواندم: بین منطقه آتلانتیک، کشورهای اروپا - آسیایی و آسیای شرقی.

بین دو جامعه آرمانی، بین دو وحشت، اینجا (در غرب) برادر بزرگ دروغین، که

قدرت مطلق او دقیقاً با الگوهای دیکتاتوری برابری می‌کند؛ و آنجا (در شرق) ارقام آماری حیرت‌آور که گویای انفجار جمعیتی است که موجودیت آن به چندین سال پیش برمی‌گردد. جمعیت بشر تا سال ۲۰۰۰ دوبرابر خواهد شد. و من بین این دو جهان مانده‌ام - نویسنده‌ای از اروپای مرکزی که دلش می‌خواهد این داستان را ادامه دهد و به «گذشته‌ای درهم ریخته» مرتبط سازد. سوسیال دموکراتی شکاک که بین دیکتاتوری نظام‌های کمونیستی و استثمار لگام‌گسیخته سرمایه‌داری در جستجوی راه سومی است؛ علاوه بر این پدری که بچه‌هایش در جهانی بزرگ می‌شوند که در برانگیختن امیدهای کاذب ید طولا دارد؛ دنیایی که، اگر نیک به آن بنگریم، عاری از امید است.

هنگامی که دعوت سفیر هند را دریافت کردم که بیایم اینجا و حرف بزنم، در پذیرفتن آن تردید داشتم. تا مادامی که ما شناخت کمی از یکدیگر داریم که آن هم منحصر می‌شود به کتاب‌های درسی، حرف از تقابل فرهنگی و تظاهر به درک یکدیگر مفهوم چندانی ندارد. البته من از هند اطلاعاتی دارم، از فرهنگ هند، دین آن، تاریخ، قانون اساسی، بیکاری، فساد، بدهی‌های خارجی و روزنامه‌های فوق‌العاده‌اش که درباره دامنه فساد، عواقب بیکاری و شورش‌های خشونت‌آمیز در جامعه هند می‌نویسند که نتیجه تنش‌های اجتماعی است. بر عهده من نیست که در خصوص این عناوین حرف بزنم، به ویژه به مساله تضاد میان فقیر و غنی پردازم که منحصراً خاص هندیان نیست بلکه می‌توان آن را در هر کجای این جهان یافت.

من آمده‌ام تا ببینم و شاید بیاموزم، گرچه ما می‌پنداریم که همه چیز می‌دانیم و اکنون انبوه اطلاعات آماری در پیرامون ما پراکنده است. من جز ناتوانی خود پيامی به همراه نیاورده‌ام. می‌کوشم تا آن را شرح دهم. ببینید حرف من این است: متقاعد شده‌ام که عواقب امکانات بشر فشار بسیار زیادی را بر او تحمیل می‌کند. یقین بدانید که بشر در موقعیتی قرار دارد که می‌تواند با اتکا بر غنای دانش، مهارت‌های فنی و ذهن کنجکاو خود اختراعات شگفت‌انگیزی را عرضه کند؛ او اتم را می‌شکافد، برنامه‌های تلویزیونی را از سراسر جهان تماشا می‌کند و به ماه دست می‌یابد. اما جامعه‌ای که این رویدادهای مهم پیشرفت بشری را دربر گرفته - طبق آمار - در حالتی از توحش به سر می‌برد. این فیزیک‌دانان هسته‌ای، این سواران آسمان، همه آنانی که به موقع به کامپیوترهای خود خوراک می‌رسانند. همه آنانی که این اطلاعات را جمع‌آوری، تأمین و ارزشیابی می‌کنند - هنوز در موقعیتی نیستند که بتوانند به اندازه کافی به کودکان این جهان غذا برسانند.

کودکان این جهان نیمی از جمعیت آن را تشکیل می‌دهند. نمی‌دانم هر سال چند

میلیون نفر از گرسنگی می‌میرند. «بر اساس برآوردهای سرانگشتی...» عنوان مقاله من است. طبق آمار سرانگشتی حدود یازده میلیون کودک در آینده نزدیک به علت کمبود ویتامین «آ» نابینا خواهند شد. گرچه دانش بشر به حدی است که می‌تواند محاسبه کند کپسول‌های فضاپیما با فضاوردان شادمان خود دقیقاً چه وقت به زمین برمی‌گردند، اما تعداد کسانی که از گرسنگی می‌میرند فقط آماری تخمینی است.

آمار مرگ بر اثر گرسنگی در اثیوپی حدود سیصد تا چهارصد هزار نفر گزارش می‌شود؛ این رقم در بنگلادش ۳۵۰ هزار نفر یا حدود نیم میلیون نفر است - گزارش روزنامه‌ها تفاوت دارد. ما آن را جدی نمی‌گیریم. شاید نمی‌خواهیم جزییات بیشتری از آن بدانیم. ما فقط از تعداد کشته‌شدگان سقوط هواپیماها و دزدی‌ها، از نتیجه آدم‌ربایی‌ها و آزادسازی‌شان، از میزان خسارات ناشی از ریزش معدن‌ها و حوادث جاده‌ای آخر هفته اطلاعات دقیق داریم.

بالتبع، این‌ها جالبند. وحشتناک است چرا که می‌توان آنها را درک کرد. وقتی پای کشته‌شدگان در بین است فقط می‌توانیم تا صد بشمریم. ارقام بالای صد انتزاعی می‌شود و نمی‌گذارد هویت پیدا کنند و در نیمه خودآگاه فرد مکتوم می‌ماند یا با سفسطه‌گری مذهبی آن را توضیح می‌دهیم. دیگر کسی مسئولیت آن را نمی‌پذیرد.

همانطور که گفتم انسان‌ها ارجمندند و اغلب نابغه‌هایی اهل عمل؛ اما در برابر عواقب اعمال خود خاموش می‌مانند، گویی توان استدلال ندارند و بچه‌گانه و غیرمسئولانه رفتار می‌کنند.

باری، دلیلی برای شگفتی وجود ندارد - انگار چیزی بشر را از پای درآورده است که در محاسبات او جایی نداشته، از این رو به برزخ کشیده شده است. اکنون سال‌هاست که آمار و ارقام در دسترس همگان قرار دارند، از فاجعه افزایش جمعیت و متقابلاً از سوءتغذیه جهانی نمودارها رسم می‌کنند. قبلاً بیکاری، رکود و سپس سقوط ارقام تولید ناخالص ملی را محاسبه کرده‌اند. سال‌هاست که در سالن‌های در بسته، به شیوه‌ای همه‌گیر، از سیاست توسعه حرف می‌زنند و همه به علامت تصدیق سر می‌جنبانند: غنی، غنی‌تر می‌شود گرچه با سرعتی کندتر و در مقابل فقیر، فقیرتر می‌شود.

طی چند سال و نیم گذشته بحران نفت الگوی آشنای فقیر و غنی را کمی شطرنجی‌تر کرده است. گذشته از ابرقدرت‌های ثروتمند، آمریکا و شوروی، که نه تنها ثروتمندند بلکه در منابع انرژی نیز خودکفایند، شماری از کشورهای صنعتی ثروتمند در غرب و بلوک شرق وجود دارند که برای تأمین مواد اولیه نه فقط به آمریکا و شوروی وابسته‌اند

بلکه به گروه سوم نیز وابستگی دارند و آن کشورهای فقیری‌اند که سرشار از مواد اولیه‌اند.

در این بین گروه چهارمی باقی می‌ماند که به تازگی آن را جهان چهارم نامیده‌اند. این گروه شامل کشورهای است که نه تنها براساس درآمد ناخالص ملی خود فقیرند بلکه باید دوبرابر بها پردازند چراکه مواد اولیه هم ندارند و بنابراین از یک سو در چنگ کشورهای صنعتی ثروتمند و افزایش قیمت کالاهای گران آن‌ها قرار دارند و از سویی دیگر اسیر کشورهای تولیدکننده نفت‌اند که به هر جهت خود نیز فقیرند.

این جهان چهارم فقیر نمی‌تواند زیر بار افزایش بهای نفت و تاثیر آن بر کالاهای صنعتی دوام آورد. این کشورها که از تورم و افزایش قیمت‌ها دوچندان آسیب می‌بینند باید دوبرابر در مقابل مبارزات سیاسی برای کسب قدرت تاب آورند که اصلاً خود سهمی در آن ندارند. بگذارید مثالی بزنم: قیمت کود شیمیایی، به عنوان محصول جانبی نفت، برای کشورهای عمدتاً کشاورزی جهان چهارم سه برابر شده است. کارخانه‌های تولید کودهای شیمیایی مجبور شده‌اند یا تولید خود را متوقف کنند و یا با نصف ظرفیت کار کنند. دایره‌ای شریبانه است. می‌دانم، چهار جهان با الگویی تقریباً بریده برای قد و قواره‌شان. مردم جمهوری چین در کدام طبقه‌بندی جای می‌گیرند؟ گرچه چین با افزایش جمعیت رویه روست، موفق شده با بیماری همه‌گیر گرسنگی بجنگد که چند دهه پیش بیماری مزمن آن بود و موقعیت او در بین قدرت‌های جهان به علت وفور منابع طبیعی نیست. و جای هند کجاست، کشوری که تضاد بین دانش فنی و سوء تغذیه دایمی آن با وضوحی هولناک آشکار است؟

و حتی در مورد غولانی که قبلاً به آنها اشاره کردیم، آمریکا و شوروی، این الگوی متفاوت و همچنان سرانگشتی چندان هم سازگار نیست. در آمریکا، بیکاری، بی‌نواپی نومیدانه بخش‌های بزرگی از جامعه، و تبعیض نژادی مداوم در تضاد با وفور نعمت و قطعنامه‌های خودپسندانه آنها قرار دارد. در شوروی، تضاد بین قدرت بالقوه نظامی و صنایع سنگین با کمبود همیشگی کالاهای مصرفی و آرزوهای سیراب نشده آزادی فردی است. کمونیسم خودکامه می‌خواست به کمک تمام توان خود عدالت را تقسیم کند اما به سبب انعطاف‌ناپذیری خود شکست خورد.

تا همین چند سال پیش، سازمان‌های ملل امید گسترده‌ای را بیدار می‌کردند، چراکه همه جا دانش مشکلات جهانی را می‌نمایاند. رشد نامتناسب، استثمار منابع طبیعی، افزایش جمعیت و سوء تغذیه، به همراه خطرات همیشه حاضر رویارویی نظامی، به

عبارت دیگر مسابقه تسلیحاتی - را نمی توان در سطح محدود یک ملت حل کرد، این کار فقط در متن حکومت جهانی میسر است. حتی این امید متلاشی شد. پنداری تاریخ ملی اروپا اکنون بار دیگر در کشورهای جوان تکرار می شود - خواه در آفریقا یا در آسیا - انگار تجربه تاریخی را نمی توان به یکدیگر انتقال داد.

من در ابتدا به گزارش دانشمندانی چون پستل و مزارویک به باشگاه رم تحت عنوان «بشر در لحظه ای تاریخی» اشاره کردم. این دو دانشمند، پس از مقایسه همه آمارها، به این نتیجه می رسند که باید رشد گسترده و بنیادی به نفع کشورهای در حال توسعه جایگزین رشد سرطانی ملت های صنعتی ثروتمند شود. یک جامعه آرمانی واقعی. فقط یک دولت در ابعاد جهانی، بر پایه الگوی سازمان ملل، می تواند به آن واقعیت بخشد. اما حتی اگر ملت های صنعتی آماده بودند - بسی جای شک است - که نحوه تولید و مصرف خود را با نیازهای جهانی محدود و سازگار سازند، باز این پرسش باقی می ماند که آیا کشورهای جوان جهان سوم و چهارم اجازه می دهند که دیگران در حکومت ملی آنان دخالت کنند؟

در سپتامبر ۱۹۷۳، فرصتی در نیویورک برایم پیش آمد تا به سخنرانی افتتاحیه صدراعظم وقت جمهوری فدرال آلمان، ویلی برانت گوش کنم. برای نخستین بار نمایندگان دو حکومت آلمان در مجمع عمومی سازمان ملل متحد حضور می یافتند. سخنان برانت توسل به خرد بود. او از تفاهم و تنش زدایی در عرصه سیاست گسترده صلح حرف می زد که بالطبع می خواست تضمین آن را فقط در چارچوب نیروی نظامی نبیند. این گفته قاطع او را که «حتی گرسنگی جنگ است!» همگان ستودند. حجم تشویق دلیلی کافی برای نادیده گرفتن پی آمدهای چنین مباحثی بود که بدین سان پرشور مورد پذیرش قرار می گرفتند.

علت آن دقیقاً همین بود که برانت ملتسمانه خرد بشر را مورد خطاب قرار داد که به اعتقاد من نشان دهنده یأس او در بیان تقاضایش است. باید فهمیده باشد که ابزار خرد برای تغییر در فاجعه قریب الوقوع کافی نیست. اعمال بشر بر بستری از جریان هایی کاملاً غیر عقلانی بنا شده است، حتی آن گاه که خود تصور می کند خرد راهبر اوست.

در حقیقت، غالباً بی خردی از زبان خرد سود می جوید و بدین سان نتایج جنایت بار اعمال او را می پوشاند. برای نیازهای اجتماعی که به فعالیت های بشر معنا می دهد نگرشی عقلانی وجود ندارد. هیجانانگیز به عنوان اهرم برانگیزاننده علیه خرد برمی خیزند و در را به روی برزخ می گشایند. خواه کمونیسم و یا سرمایه داری مردم را

شستشوی مغزی داده باشند، شیوه خودمحور تفکر آنان است که آنها را از درک سیاست‌های درون مرزی جهانی بازمی‌دارد که اغلب سیاستمدارانی چون برانت به قدر کافی به عنوان پیش‌نیاز همبستگی خواستار آن شده‌اند. اینان آشتی ناپذیرند: عرب‌ها علیه یهودیان، هندوها علیه مسلمانان، روس‌ها علیه چینیان، مسیحیان در برابر مسیحیان و آلمانی‌ها علیه آلمان‌ها.

نیویورک در پاییز ۱۹۷۳ - ایست ریور^۵: آیا پیش‌درآمدی بر بیهودگی تقاضای ویلی برانت بود وقتی بار دیگر خرد را به نام خواند و از ملت‌ها خواست تا به عنوان بلوک‌ها رودرروی یکدیگر نایستند بلکه قدرت خود را متحدانه به اثبات برسانند؟ او همچنان تسلیم نمی‌شود و شمار زیادی چون او هستند که با نومی‌دی از پای در نمی‌آیند. کسانی که از ذکر واژه بی‌عدالتی خسته نمی‌شوند. در همین حین، برانت به تازگی در ژنو و به دعوت یونیسف توجه همگان را به شرایط میلیون‌ها کودک گرسنه جلب کرد. از ارقام سرانگشتی مشهور حرف زد. تقاضای خود را تجدید کرد. اما چه کسی گوش می‌دهد؟ در حال حاضر، عمل‌گرایان (پراگماتیست‌ها) بر سر قدرتند. آنان مذاکره می‌کنند، تهدید می‌کنند و جلسات خود را به تعویق می‌اندازند. آنها که در اضطرار سیاست‌های روزانه گرفتار شده‌اند، قادر نیستند نگرشی فراتر داشته باشند. در کل، فقط دلبسته منافع هستند که بر منافع دیگران و به بهای منافع دسته سوم می‌چربد. فرشی وصله پینه شده از موفقیت‌های سریع و مستعمل دستاورد آنان است. آتش‌بسی وجود ندارد، چه در ویتنام و چه در اسرائیل، یک روز پیمان می‌بندند و روز دیگر نقض پیمان می‌کنند. قدرت‌های بزرگ، آمریکا و شوروی، که خود را پلیس جهان نامیده‌اند، در اجرای ادعای خود ناتوانند. بدون وجود رهبران و بدون چشم‌اندازی روشن، بشر به ساختارهای موجود می‌چسبد. هر قدر عدالت اجتماعی به شیوه‌ای بارزتر از بین می‌رود؛ مردم مرگبارتر از همیشه علیه تفاوت‌های مذهبی و ملیتی یکدیگر می‌جنگند.

در تمام مذاهب بزرگ پیام صلح وجود دارد. هندوئیسم و بودائیسم شکیبایی را تبلیغ می‌کنند. عیسی در موعظه خود بالای کوه از همه می‌خواهد که همسایگان‌شان را دوست بدارند. حتی مذاهب دنیانگر، چون کمونیسم و سرمایه‌داری، زمانی خود را فرزند عصر روشنگری اروپا می‌نامیدند و به دنبال سعادت بشر و آزادی جهانی بودند.

از این همه چیزی باقی نمانده است. شکیبایی به ناشکیبایی بدل شد. نگرانی برای همه انسان‌ها تا حد تعصب پایین آمد. سرمایه از قدرت خود سوءاستفاده کرد. همه آنچه از کمونیسم باقی مانده شعارهای انقلابی است. همه جا رنج و عذاب مردم معتقد و

فریب خورده را شاهدیم. آنان، بی نام و نشان، بدون هیچ گونه حقوقی، در خانه‌های کوچک انباشته شده‌اند، محکوم‌اند به ترس، گرسنگی، اگر نگوئیم به خرافه مذهبی، و سپس به نومییدی. آنها نمی‌توانند بفهمند چه بر سرشان می‌آید. نگون‌بختی‌شان آن قدر با گمنامی آمیخته شده که نمی‌توان از نقش اندوهبار فردی آنها تصویری کشید. آنها را وارد دایره بازی نمی‌کنند و فقط از آنان برای بازی سوءاستفاده می‌کنند. طبق آمار سرانگشتی صدها میلیون نفر بی سواد نمی‌توانند تباهی را ببینند، نمی‌توانند سوءاستفاده از قدرت را تمیز دهند، قادر نیستند دروغ‌ها را افشا کنند چرا که آنها را در جهالت نگه می‌دارند. آن‌گاه که دستی سنگین سرکوبشان نمی‌کند، با امیدهای کاذب و تشخیص هوشمندانه برخی از نیازهای کوچک تسکینشان می‌دهند.

نخبگان متمایز جهان، برکنار از نگون‌بختی فزاینده، در مناطقی زندگی می‌کنند که مجزا است و به دقت محافظت می‌شود. شاید آنها قدرت سیاسی ندارند اما آنانی که از نظر سیاسی قدرتمندند، تضمینی برای مختصر آزادی عمل آنها محسوب می‌شوند. این بدان معنا نیست که نخبگان روشنفکر افرادی منفعل‌اند. هزاران گزارش دقیق و الگوهایی از جهان آینده که توسط متخصصین تهیه می‌شود ناقض یکدیگرند. ستیز بین متخصصین درباره روش صحیح محو نگون‌بختی در این جهان تمام کتابخانه‌ها را پر کرده و برای متخصصین آینده وظایف بسیار پیچیده‌ای به وجود آورده است.

نمی‌خواهم در قضاوت خود بی‌انصاف باشم زیرا من نیز به این جمع نخبگان تعلق دارم و من نیز در غرور و ناتوانی آنان سهیم هستم. اما همه چیز همانی نیست که من گفتم؟ در حالی که ما فجایع آینده را تشخیص می‌دهیم و در جزئیات با یکدیگر اختلاف داریم، همچنان هوشمندانه به هم چشمک می‌زنیم و عباراتی آرامش‌بخش نثار هم می‌کنیم «ما دوام می‌آوریم.» «ما یقیناً زنده می‌مانیم» من که در ۱۹۲۷ به دنیا آمده‌ام به نسلی تعلق دارم که شاید در جنایت آلمان‌ها هنگام قتل عام شش میلیون یهودی مستقیماً نقش نداشته است اما امروزه هنوز مسئولیت آن را به گردن دارد و نمی‌تواند یا نمی‌خواهد که فراموش کند.

پس از ۱۹۴۵، تمامی جهان باور کرد که این بزرگترین جنایت تمامی اعصار چون ضربه‌ای التیام‌بخش خواهد بود و عمل مقابله به مثل آن جنبه تظفیرکننده خواهد داشت. چنین چیزی رخ نداد. مثل همیشه اقلیت‌ها مورد تبعیض قرار می‌گیرند و صدها هزار نفر به قتل می‌رسند. رقم انتزاعی ضربه‌ای وارد نکرد بلکه منکوب شد. حتی بدتر،



نسل‌کشی چند یهودی می‌تواند تشدید شود. پس چگونه می‌توان تضمین کرد که جنایات آشویتس و تربلینکا در جنگی ویرانگر تکرار نشود؟ چه قدر این جنون منطقی اجتناب‌ناپذیر جلوه می‌کند. جهان تماشا می‌کند یا حتی در حالی که تا حد معینی به هیجان آمده در مقدمات آن شرکت می‌جوید. قدرت‌های بزرگ، آمریکا و شوروی، سلطه نظامی آن‌ها را با تأمین سلاح تضمین می‌کنند. ملت‌های جهان سوم و کشورهای صنعتی اروپا به خود اجازه می‌دهند تا توسط قدرت نفتی برخی از کشورهای عربی تهدید شوند.

گفتم، تخمین سرانگشتی شش میلیون نفر، گناه آلمان، مسئولیت آلمان که نمی‌توان اصلاحش کرد. بی‌آنکه بخواهیم از جنایت قاتلین مردم بکاهم، همچنان می‌کوشم تا نگاهی به نسل‌کشی امروز داشته باشم که هر روز صورت می‌گیرد و کاملاً متداول شده است.

اکثریت مردم آلمان هیچ چیز از دیوان سالاری نمی‌دانستند که در اردوگاه‌های اسیران جنگی به عنوان «راه‌حل نهایی» سازمان می‌یافت. درکی انتزاعی از برآورد شش میلیون نفر وجود داشت و فقط پس از جنگ وسعتی غیرقابل درک یافت. همه به خاطر حفظ خود رقم را باور نکردند و منکوب شد، اما هنوز بسیاری از هم‌میهنان من، خواسته یا ناخواسته، آن را به عنوان عذابی همیشگی تحمل می‌کنند.

امروز ما همه چیز را می‌دانیم. شبکه کامل اطلاعاتی در صدد اطلاع رسانی دقیق به ماست تا بدانیم مردم کجا گرسنه‌اند و می‌میرند. می‌توان در پایان هر سال ارقام برآوردی را جمع زد. تلویزیون به پخش و روزنامه‌های مصور به انتشار گزارش‌های فقر با تصاویری عالی ادامه می‌دهند. بی‌نویسی در تلویزیون و عکس‌ها به خوبی تصویر می‌شود. حتی علم در تاریکی کورکورانه جستجو نمی‌کند. آمار غیرشایع سالنامه‌های اداری را پر می‌کند. همه می‌دانند کدام سرزمین‌ها فاقد کدام دسته از ویتامین‌ها هستند. برای دانشجویان اروپایی امر طبیعی شده است تا از کمبود جهانی پروتئین حرف بزنند. مثل نظریه نسبیت بخشی از تحصیلات پایه شده است. اما بدتر آن که این نوامیدی بی‌خردانه تمرین آموزشی متداولی در اروپا شده تا کودکان را با گفتگو از بچه‌های گرسنه در هند و هر جای دیگر به خوردن غذا تشویق کنند. گرسنگی امری مرسوم شده است. هیچکس دانستن آن را انکار نمی‌کند. سیل یا دیگر بلاهای طبیعی مسبب این نگون‌بختی دهشتناک نیست، بلکه این ثمره کار انسان است، یا بهتر بگوییم ثمره کاری که انسان به دست فراموشی سپرده است، هیچ چیز نمی‌تواند ما را از این گناه مبرا سازد.

و تهیدستی در حال رشد امری نسبی شده است. شکاکان امید تجدید حیات مناسب‌ترین شکل را در سر دارند، جبرگرایان با بی‌تفاوتی فاجعه روبه رشد را نادیده می‌گیرند، ملت‌ها و کشورها را چون پروژه‌ای ناموفق کنار می‌گذارند و آینده‌ای که ترسیم می‌شود در مقایسه با رمان جامعه آرمانی ارویل، ۱۹۸۴، شعری حماسی است.

حرفه من نویسندگی است. می‌کوشم تا با زمانی که در گذر است همراه باشم تا گذشته ناشناخته باقی نماند. در حال حاضر دست‌نویسی پیش روی من است با کلماتی که به گذشته، به قرون وسطی برمی‌گردد، واژه‌ها از آشپزی، خوردن و گرسنگی حرف می‌زنند. تاریخ غذا و سوءتغذیه را باید گفت. گرسنگی گذشته و قحطی‌های گذشته در پی ابراز وجودند. باری آینده تقریباً به ما رسیده است. سرانجام ما به آن دست یافته‌ایم: انگار زمان وارونه شده است: بربریت گذشته چون تصویری در آینه به سوی ما باز می‌گردد. گویی ما به گذشته می‌نگریم و آینده معلوم را به یاد می‌آوریم. انگار پیشرفت پشت سر ما قرار گرفته است.

من میهمان شما هستم و دلم می‌خواهد با نادیده نگرفتن مشکلات داخلی‌تان از شما تشکر کنم. به هر جهت، همه ما، هر قدر برای یکدیگر ناشناخته باشیم، در همسایگی یکدیگر زندگی می‌کنیم و به زودی به هم نزدیک‌تر می‌شویم.

وقتی به دورنمای اروپاییان از هند می‌نگریم، دیگر هند سرزمینی نیست که رماتیک‌وار تغییر شکل داده باشد یا بتوان آن را چون سرزمینی «اسرارآمیز و درک نشدنی» کنار گذاشت. ما از زخم‌های هند حرف می‌زنیم و هند کاملاً واقعی است. از رشد جمعیت آن آگاهیم ۵۷۰ میلیون نفر یا شاید هم به ششصد میلیون نفر رسیده باشد؟ از شورش در ایالت‌های بی‌هار و اوتارپرادش خبردار می‌شویم. آمار سرانگشتی ارقامی بزرگ و متفاوت را ذکر می‌کنند. جوانانی داریم که از گوش کردن به آیین مذهبی کربشنا و نیروانا سرمست می‌شوند. کتاب‌های مصور زیبا در دسترس همگان است که فرهنگ هند در آنها پرشکوه می‌نماید. در روزنامه‌های ما، که آکنده از جنجال‌های خودی است. مکان دوم را به جنجال‌های فساد در هند اختصاص می‌دهند. معده ما انباشته شده است و نمی‌خواهیم که زیر بار وجدان خود از پا درآییم. می‌توان با ملایمت یا با عصبانیت مشکل را از سر باز کرد. کافی است بگوییم «فقط مانوس است که می‌تواند کمک کند.»

پس از خود و از شما می‌پرسم آیا تنگدستی هند واقعاً اجتناب‌ناپذیر است چرا که سرنوشت و «کارما» آن را مقدر کرده‌اند؟ اگر چنین است پس من با دانشی تلخ‌تر به خانه برمی‌گردم. آیا شوربختی هند، مثل هر شوربختی دیگر فقط زائیده تسلط کاست طبقاتی،

ماحصل قصور و فساد اقتصادی است؟ در چنین صورتی می توان نگون بختی را از میان برداشت چرا که نتیجه اعمال انسان هاست.

پانوشت ها:

« According to Rough Estimates... سخنرانی گراس در مرکز بین المللی دهلی نو در ۱۹۷۵.

۱. Club of Rome سازمانی غیردولتی و غیرانتفاعی، محل گردهمایی دانشمندان؛ اقتصاددانان، بازرگانان و... مرکز ابتکار و نوآوری.

2. Mankind At the Turning Point

3. Pestel

4. Measovic

5. East River

6. Karma

